

فصلنامه تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل (علمی - پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی)

سال سال دوازدهم، شماره چهل و پنجم، پاییز ۱۳۹۸

صفحات: ۲۳۳-۲۵۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۰۵؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۰۷/۱۹



اصل راهبردی حاکمیت اراده در حقوق ایران و انگلیس

وحید خندانی^۱، محمدباقر عامری نیا^{۲*}، قوام کریمی^۳، داریوش بابایی^۴

چکیده

اصول راهبردی دادرسی، اصول کلی آیین دادرسی هستند که قانونگذار آن‌ها را به صراحت پیش بینی کرده و همین موضوع این اصول را، از اصول کلی حقوقی دادرسی که قاضی آن‌ها را از متن پراکنده قوانین استنباط می‌نماید متمایز می‌کند. نهاد دادرسی مدنی دارای دو رکن است: یکی اصحاب دعوا و دیگری دادگاه؛ طرفین به عنوان صاحبان دعوا مانند هر مالک دیگری می‌توانند هر گونه دخل و تصرفی را در مایملک خود به عمل آورند و دعوای مدنی به منزله شی آن‌هاست، در حالی که دادرسی، به منزله یک مدیر فنی در دادرسی مدنی ایفاء نقش می‌کند؛ فلسفه اصلی حقوق دادرسی مدنی نیز حول این محور می‌چرخد که ابتکار عمل دادرسی بیشتر در دست طرفین به عنوان صاحبان دعوا باشد یا دادگاه به عنوان مدیر دعوا؛ همین امر باعث شده که قانونگذار با احترام به اصل آزادی اراده، شروع به رسیدگی را منوط به درخواست رسیدگی از سوی خواهان نماید؛ ولی نکته قابل توجه این است که مالکیت و حاکمیت خواهان نیز مشابه اصول دیگر با استثنائاتی مواجه است؛ در ادامه در خصوص میزان پذیرش این اصل در حقوق ایران و انگلیس با ذکر مواد قانونی به بررسی بیشتر این اصل می‌پردازیم.

واژگان کلیدی: اصول راهبردی، دادرسی عادلانه، حاکمیت اراده، دادرسی مدنی.

* دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

** استادیار فقه و حقوق اسلامی، دانشکده حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

نویسنده مسئول: ameri@yahoo.com

*** استادیار حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج، یاسوج، ایران.

**** استادیار حقوق عمومی، دانشکده حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

مقدمه

در ابتدا باید گفت که تحقیقی موفق است که مسأله مورد بحث را از شش منظر بررسی کند: چه چیزی؟ چرا؟ چه وقتی؟ چگونه؟ کجا؟ چه کسی؟ این بررسی اگر راجع به نهادی اجتماعی (= نظام دادرسی مدنی) باشد، اهمیت مضاعف می‌یابد. این اهمیت آن‌گاه بیشتر می‌شود که هدف از بررسی مزبور، اصلاح آن نهاد باشد. گر چه منطقی است که قسم اعظم تلاش‌های طراحان اصلاحات اخیر آیین دادرسی مدنی در حقوق ایران و انگلیس حول پاسخ به چگونگی‌ها خلاصه شود اما به نظر واضح نیست که چرا آن‌ها کل آیین دادرسی را در پاسخ به چگونگی‌ها و هم‌تایانش خلاصه دیده‌اند. منظور از هم‌تای مزبور، چه وقتی؟ (= مواعد قانونی و قضایی)، چه کسی؟ (= قواعد صلاحیت قضایی، نحوه جلب و ورود ثالث^۱ و قواعد و قواعد نصب قضات)، کجا؟ (= قواعد صلاحیت محلی دادگاه‌ها و قاعده احاله پرونده^۲)، است. سوال‌های چه چیز؟ و چرا؟ به نحو عجیبی مورد غفلت واقع شده‌اند. اعتقاد بر این است که جواب‌هایشان بدیهی است. یکی از دلایلی که به این سوال‌ها پرداخته نمی‌شود این است که پرداختن به موضوعات جزئی آسان‌تر است، چرا که نقطه عزیمت مشخصی دارند. بدیهتاً اگر در فکر تغییر وضع موجود هستیم، این دو، اولین سوال‌هایی است که باید مورد تحلیل قرار دهیم. مشکل اینجاست که جواب‌ها به دو سوال مزبور، کلی و مبهم و انتزاعی‌اند و نهایتاً بتوانند به عنوان درآمد بر بحث‌های اصلی راجع به نظام حل اختلاف عمل کنند. مطالعات تطبیقی وسیله‌ای است که با آن می‌توان مبانی‌ای که همیشه مغفولمان بوده را پیدا کنیم و بفهمیم؛ آن‌گاه که نهادی حقوقی در جامعه‌ای بیگانه، عجیب و شگفت‌انگیز می‌یابیم و درصدد دستیابی به مبانی و دلایل توجیهی آن برمی‌آییم، می‌توانیم با قیاس با آن نهاد، دلیل مبنایی جامعه خودمان را در مورد نهاد مشابه پیدا کنیم. البته نمی‌توان گفت مطالعه تطبیقی در آیین دادرسی مدنی راه حل مسائل جزئی را فراهم می‌کند. با این حال، برای اصلاح نظام خودمان، بررسی نظام‌های غیر مشابه با نظام ما، می‌تواند مفیدتر از بررسی نظام‌های مشابه باشد. در ادامه ابتدا اصل راهبردی را بررسی و سپس

۴-Joinder of Parties

۵- Forum Non Conveniens

۲۳۵....تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال دوازدهم، شماره چهل و پنجم، پاییز ۱۳۹۸

اصل حاکمیت اداره به عنوان یکی از اصول راهبردی را در حقوق ایران و انگلیس بررسی می‌نماییم.

۱-۱ مفهوم لغوی و اصطلاحی اصول

اصول در لغت جمع اصل است که به معنی بیخ، بن، ریشه، بنیاد، و برابر فرع به معنی رکن و پایه هر چیزی به کار گرفته شده است و نیز به معانی تبار، نژاد، گوهر به کار برده شده است (معین، ۱۳۸۱: ۲۳۹) در اصطلاح و قوانین موضوعه، اصل به چهار معنا بیان شده است:

۱- اصل به معنی راجح و ظاهر: یعنی وقتی که میان حمل کلامی بر معنای حقیقی یا مجازی خود تردید باشد، حمل بر حقیقت، اصل است. یعنی رجحان دارد و حقیقت، معنی روشن و ظاهر کلام است؛ باید قرینه‌ای باشد تا لفظ را از حقیقت به سوی مجاز بگرداند این معنی در ماده ۱۹۶ قانون مدنی ذکر شده: کسی که معامله می‌کند، اصل این است که برای خود اوست مگر اینکه خلاف آن معلوم شود.

۲- اصل به معنی قاعده: منظور از قاعده حکم کلی است که از احکام جزئی به دست می‌آید و موضوع آن کار یا رویداد خاصی نیست. مانند قاعده اباحه؛ الاشیاء کلها علی الاباحه حتی یستبین الحظر «اصل در اشیا اباحه است یا طهارت است»؛ یعنی قاعده کلی و از نصوصی همچون "کل شیء طاهر حتی تعلم أنه قذر" «هر چیزی تا پلیدی آن محرز نگردد پاک است» گرفته شده است.

۳- اصل به معنی اصول عملیه: آنچه برای تشخیص پاره‌ای از احکام ظاهری یا تشخیص وظایف مکلف، در جایی که به حکم واقعی دسترسی نیست؛ یعنی به آنچه برای تشخیص احکام ظاهری قانونگذاری شده، اطلاق می‌گردد. مثل اصل استصحاب «ابقاء به ما کان» یا اصل برائت و ...، این معنی در ماده ۳۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی ذکر شده است: در صورتی که حق یا دینی بر عهده کسی ثابت شد اصل بقا آن است، مگر اینکه خلافش ثابت گردد و مقصود اصل استصحاب است.

۴- اصل به معنای دلیل: یعنی کاشف از چیزی و راهنمای بدان چیز، مثلاً برای اثبات حکمی می‌گویند: الاصل فی هذه المسئلة الكتاب و السنة؛ یعنی مبنا و دلیل اثبات آن حکم اینها هستند.

۵- اصل در برابر فرع: این معنی از اصل را با ذکر یک مثال توضیح می‌دهیم مثلاً در

باب قیاس گفته می شود که: خمر اصل است برای نبیذ «الخمر اصل النبید» یعنی برای حکم دادن در مورد نبیذ از حکم خمر استفاده می شود. و به تعبیر دیگر موضوع حکم ثابت «از طرف شرع» را اصل و موضوع دیگری «که حکم آن از طرف شارع بیان نشده است و ثابت نیست» را فرع می نامند.

با توجه به معانی ذکر شده به نظر می رسد، معنی دوم با بحث اصول حقوقی متناسب است؛ با این وجود تفاوت هایی بین اصل و قاعده هست. نسب اربع میان اصل و قاعده، "عموم و خصوص مطلق" است؛ به عبارت دیگر، اصول حقوقی کلی تر از قواعد حقوقی است زیرا هر اصل در برگیرنده چند قاعده حقوقی است و از دوام بیشتری نسبت به قاعده برخوردار است در واقع یک اصل حقوقی زیر بنای یک قاعده حقوقی بوده و دلایل وجودی آن را روشن می سازد؛ یک قاعده حقوقی به بیان چستی می پردازد حال آنکه یک اصل چرایی آن را شرح می دهد. بنابراین اصول کلی حقوقی اگر چه خود انتزاعی بوده و به نتایج عینی ختم نمی شوند، اما سرمنشأ بسیاری از قواعد حقوقی عینی هستند، که ساختار نظم حقوقی جامعه بین المللی را شکل می دهند (موسوی، ۱۳۹: ۶۴)، گرچه از اصطلاح اصول کلی حقوقی در آرا و گفتار و تألیفات حقوقی فراوان استفاده گردیده اما تعریف یکسان و مشخصی از آن ارائه نشده است. با این حال به نظر می رسد می توان گفت اصول کلی حقوقی مفاهیمی هستند که مجموعه قواعد تشکیل دهنده یک نظام حقوقی را تبیین می کنند؛ مثلاً وقتی اصل سی و هفتم قانون اساسی بیان می کند که: " اصل، براءت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد" در اینجا اصل به معنی قاعده نیست و فقط اصلی کلی برای صدور حکم است؛ البته بعضی حقوقدانان بر این باورند که اصل و قاعده یکی است ولی باید در جای خود میان آن دو تمایزاتی را قائل شد.

۱-۲ اصول حقوقی

با بررسی رسی هر یک از نظام های حقوقی موجود در دنیا برخی مفاهیم کلی مشاهده می گردند که نشأت گرفته از ارزش ها و هنجارهای حاکم بر آن نظام حقوقی است و قانونگذار با الهام از این هنجارها و ارزش ها اقدام به وضع قواعد حقوقی می نماید. برخی از این مفاهیم در قالب قواعد موضوعه گنجانده شده اند، اما پاره ای دیگر

۲۳۷....تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال دوازدهم، شماره چهل و پنجم، پاییز ۱۳۹۸

بنا به دلایلی که موضوع بحث ما نیست به صورت قانون در نیامده اند، هرچند که عدم تصریح آن‌ها از اهمیت‌شان نمی‌کاهد. در غیاب این مفاهیم و اصول کلی، قضاوت و داوری بسیار دشوار گشته و گاهی منجر به صدور احکام ناعادلانه می‌گردد. بر همین اساس برخی بیان داشته‌اند که اصول کلی حقوقی ضوابطی هستند که شرط تحقق عدالت یا انصاف یا دیگر ابعاد اخلاق می‌باشند، که مراعات می‌شوند؛ این اصول حقوقی بازتابی از اخلاق و عادات و رسوم مردمان یک کشور و در عین حال حافظ منافع جمعی یا فردی یا نظم عمومی حاکم بر جامعه است. (محمدزاده وادقانی، ۱۳۷۶: ۷۳-۷۴)

نقش اصول حقوقی در رسیدگی به اختلافات توسط دادگاه‌ها بسیار مهم است. برای حل و فصل اختلاف توسط یک مرجع رسیدگی، مرجع مزبور برای تصمیم‌گیری نیازمند تفسیر یک قاعده حقوقی می‌باشد. در چنین مواردی مرجع رسیدگی‌کننده با سه وضعیت متفاوت ممکن است مواجه گردد: گاهی قاعده حقوقی مطابق با اصل کلی مرتبط وجود داشته و لذا قاضی آن را اعمال می‌نماید و چه بسا به اصل مزبور اشاره‌ای نیز بنماید. در برخی موارد قاعده مزبور به نوعی تجاوز از یک اصل کلی حقوقی تلقی می‌گردد که در این حالت می‌بایست تفسیر مضیقی از قاعده به عمل آید. در مواردی نیز قاعده خاصی درباره موضوع مورد اختلاف وجود ندارد که در این حالت نقش اصول حقوقی پررنگ‌تر می‌شود و مرجع رسیدگی با کمک اصول کلی حقوقی راه حلی را که مناسب و موافق با این اصول می‌داند ارائه می‌دهد (همان، ۱۳۹۰: ۸۶).

اصول کلی حقوقی گاهی از حوزه نظام حقوقی داخلی فراتر رفته و به عنوان اصولی کلی حقوقی بین‌المللی خودنمایی می‌نمایند. اصول مزبور استانداردهای مشترک میان همه یا اکثریت سیستم‌های حقوقی مختلف بوده که با استفاده از مطالعات تطبیقی تعیین می‌گردند؛ با این توضیح که برای یافتن یک اصل کلی حقوقی بین‌المللی پژوهشگران حقوقی سیستم‌های حقوقی مختلف را بررسی نموده و ضوابط مشترک همه یا اکثریت آن‌ها را شناسایی نموده‌اند، تا یک اصل کلی حقوقی بین‌المللی را استخراج نمایند. اهمیت نقش این دسته از اصول کلی حقوقی باعث گردیده که در بند ج پاراگراف اول ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری به عنوان یکی از منابع حقوقی مطرح شده و در موارد متعددی دیوان بین‌المللی دادگستری به آنها استناد نماید. (نظری، ۱۳۹۲: ۵۳)

اصول حقوقی، دادرس را در ارائه تفسیر دادگرانه از قانون یاری رسانده و معیار ارزش‌گذاری آراء قضایی هستند و در مقابل، رویه قضایی نیز در خلق و احراز اصول پنهان حقوق، نقش بارز ایفاء می‌کند. اصول حقوقی، معیار تمیز عرف معتبر از عرف

نامعتبر بوده و گاه پدید آورنده عرف است و در مقابل، عرف نیز خالق، تفسیر کننده و گاه تغییر دهنده اصول است. سرانجام آنکه اصول حقوقی، راهنمای عالمان حقوق در تفسیر قانون و نقد رویه قضایی بوده و آنان را در تحقق بخشیدن به وحدت حقوقی یاری می کند و از سوی دیگر دکترین گاه سازنده و گاه کاشف اصول، از میان قوانین آراء پراکنده است. (صادقی، ۱۳۹۴: ۴۳)

در خانواده رومی- ژرمنی، قوانین با عباراتی کلی گذارده شده و قاضی، بر حسب طبع کار خود نیازمند اصولی برای قضاوت است و باید علاوه بر مراجعه و استناد به قانون یا حقوق عرفی، به اصول کلی حقوق نیز استناد نماید.^۳ حقوقدانان این خانواده، بعضاً اصول کلی حقوقی را میراث مشترک حقوقی دانسته و بر همین اساس آنرا بدون نیاز به تصریح یا جواز قانونگذار الزام آور می دانند و در مقابل، بعضاً اجازه قانونگذار برای اجرای آن را لازم دانسته و حتی ادعا دارند که تدوین اصول یکی از سنت های این خانواده است. اما رفتار قضات این خانواده مبین آن است که ایشان، اصول را به عنوان منبعی مستقل و نانوشته حقوق مورد توجه دارند و زمانی که قانون نوشته ای موجود نباشد، آنرا به مانند این قوانین و به همان درجه از اعتبار، مورد استناد قرار می دهند. با این توصیف، اصول متضمن راهکارهای قضایی (مورد استفاده قضات)، عملی و مورد پسند همگان برای حل و فصل اختلاف و سازش و تلفیق منافع افراد و جامعه است. قضات برای ایجاد آن، معیار مشخصی و از پیش تعیین شده ای ندارند و مبتنی بر احساس مشترک خود از عدالت (قدر متیقن احساس قضات) از فلسفه حقوقی عدالت، روح قواعد (قانون و عرف) و اوضاع و احوال قضیه تحت رسیدگی، اعلام یا اعمال می شوند.

۳-۱ ویژگی اصول دادرسی

با توجه به عدم تعریف اصول در قوانین در صدد هستیم با توصیف برخی از ویژگی

۴-در ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی ایران استفاده از اصول حقوقی با رعایت شرایطی به رسمیت شناخته شده:قضات دادگاهها موظفند موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت نمایند. در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً" قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر نمایند و نمی توانند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزند والا مستتکف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات آن محکوم خواهند شد.

۲۳۹....تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال دوازدهم، شماره چهل و پنجم، پاییز ۱۳۹۸

های اصول، به تشریح اصول راهبردی دادرسی بردازیم؛ اصول دادرسی ویژگی‌هایی دارد، از جمله کلی، دائمی، انتزاعی و ارزشی بودن. مهمترین ویژگی‌های احصا شده محققان عبارت‌اند از:

کلی بودن: یکی از ویژگی‌های اصول دادرسی است؛ مقصود از کلی بودن اصول آن است که گروهی از روابط حقوقی را در بر می‌گیرد و منبع چندین قاعده جزئی است؛ به عبارت دیگر در میان قواعد حقوقی مصداق‌های متعدد دارد و از این حیث با (کلی بودن) قاعده حقوقی در برابر وقایع خارجی تفاوت دارد این اصول هنگام وضع مقید به فرد یا اشخاص معین نیست و مفاد آن با یکبار انجام گرفتن از بین نمی‌رود اگرچه ممکن است فقط یکبار یا چند فرد یا شخص مشمول حکم آن باشند. (محسنی، ۱۳۸۵: ۱۹۲-۱۹۳) یکی دیگر از معانی کلی بودن اصول این است که چند اصول حقوقی فرعی تر، از دل یک اصل کلی حقوقی سر بر می‌آورند؛ به عنوان مثال اصل انصاف به عنوان یک اصل کلی، منشا اصلی چون اصل احترام به مالکیت و اصل جبران کامل خسارت است. عام‌المشمول بودن یک اصل می‌تواند معیاری کارآمد برای تفکیک آن از قواعدی که چنین ویژگی را ندارد، قلمداد گردد.

دائمی بودن: دائمی بودن در لغت به معنای جاوید پایدار و پیوسته و همیشگی است؛ دائمی بودن اصول یعنی، اصول مقید به زمان و دوران خاصی نیستند و تا زمانی که توسط اصل جایگزین منسوخ نشده باشند دارای اعتبار بوده و قانونگذار در مقام وضع قانون و دادرسی در صدور حکم و تفسیر قانون نمی‌تواند آن را نادیده انگارد (مهاجری، ۱۳۹۲: ۳۱). برخی از اصول در طول زمان ثابت باقی می‌مانند که میزان ثبات و مانایی آن‌ها، بستگی به حمایت قانونی، درجه پذیرش اجتماعی یا هدف غایی آن‌ها دارد. هر اصل و قاعده حقوقی که میان گذشته و آینده استمرار یافته و بالتبع تحول و تکامل یابد، ثبات و دوام پیدا می‌کند؛ بنابراین، اگر قاعده‌ای ناگهانی به وجود آمد و ناگاه از بین برود نمی‌تواند به عنوان یک اصل مورد پذیرش قرار گیرد؛ علت این امر که قانونگذار در مقام وضع قانون جدید و قضات در مقام قضاوت ملزم به رعایت این اصول‌اند و نمی‌تواند آن را نادیده بگیرند نیز خصیصه دائمی بودن اصول است.

الزامی بودن: هدف از پیدایش اصول، برپایی دادرسی منصفانه است. رسیدن به این هدف، جز با امره دانستن رعایت اصول دادرسی امکان‌پذیر نیست. قانونگذار ایران، در مواردی رعایت تشریفات را لازم ندانسته، اما همواره اجرای دقیق اصول دادرسی را مدنظر داشته و ضمانت اجرای سنگین برای عدم رعایت آن پیش‌بینی کرده است.

برخی کشورها پا را فراتر گذاشته و بعضی اصول دادرسی را در ارتباط با حقوق طبیعی معرفی کرده اند.

انتزاعی بودن: انتزاع در لغت به معنای بر کندن و از جای بیرون کشیدن است. انتزاعی، در لغت مقابل عینی و محسوس آمده است؛ مقصود از انتزاعی بودن اصول آن است که در عالم ذهن قابل تصورند اگرچه در عالم عین هم مصادیق آن دیده می‌شود. اصولی مانند «دادخواهی حق مسلم هر فرد است هرکس می‌تواند به دادگاه‌های صالح رجوع کند، همه افراد ملت حق دارند به این دادگاه‌ها دسترسی داشته باشند (همان، ۱۳۹۴: ۱۰۶) و علنی بودن محاکمات از جمله اصول حقوقی دادرسی است که اگرچه در عالم محسوسات و مادی مشاهده شدنی نیست، در عالم ذهن به راحتی تصورشدنی است. **ارزشی بودن:** ارزش، در زبان فارسی اسم مصدر ارزیدن و به معنای مرتبه «شایستگی» و «قابلیت» است و در اصطلاح، جامعه‌شناسی به اموری گفته می‌شود که احتیاجات و اشتیاق‌های گوناگون انسان را برآورده کند. واقعیاتی که مورد پذیرش و خواست اکثریت جامعه اند و مطلوبیت دارند نیز ارزش اجتماعی خوانده می‌شوند. اصول حقوقی، مفاهیمی با بار ارزشی بالابند و قانون‌گذار مکلف است نظام ویژه و محلی ارزش‌ها و اعتقادات را بشناسد که زمینه ساز نوعی خودآگاهی و مقوم جهان اجتماعی افراد جامعه است و با درک مؤلفه‌های ارزشی حاکم بر آن جامعه، روش مطرح کند.

ارزش‌ها واقعیت‌هایی هستند که احتیاجات و اشتیاق‌های گوناگون انسان را برآورده می‌سازند. منابع این ارزش‌ها می‌تواند اخلاق، مذهب و عوامل گوناگون طبیعی، نژادی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و تاریخی باشد؛ چراکه ارزش‌ها مایه‌های اصلی تمدن محسوب می‌شوند. اصول حقوقی به کمال می‌اندیشند و درصددند آنچه باید باشد را، جایگزین آنچه هست کنند. از این روست که اصول حقوقی نقش راهبردی و تفسیری عمیقی می‌یابند و ناخودآگاه ذهن دادرسی و قانونگذار را، بدون استدلال و حجت، به سمت خود راهنمایی می‌کنند ارزش‌های کلی حقوق، ارزشی ذاتی است. به خودی خود حجت‌اند و برای آن‌ها استدلال نمی‌شود بلکه خود وسیله احتیاج برای دیگر قواعد حقوقی است. (آذربایجانی و همکاران، ۱۳۹۳: ۸۸)

اهمیت این اصول از جنبه ارزشی بودن طوری است که نام نهادی به عنوان متصدی امر قضا تعیین شده است والاترین ارزش الهی و انسانی، یعنی عدالت را دارد، به طوری که در انقلاب مشروطه یکی از خواسته‌های اصلی انقلابیون ایجاد عدالت خانه بود و به

۲۴۱....تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال دوازدهم، شماره چهل و پنجم، پاییز ۱۳۹۸

تأسیس عدلیه در ایران منجر شد. در تغییر واژه های عربی به فارسی این واژه به دادگستری تبدیل شد و با ارزش ترین خواست انسانی بر تارک نهاد قضا جای گرفته است. اصولی مانند برابری آیینی طرفین دعوا، تقابل و تناظر نشأت گرفته از این ویژگی ارزشی است. اصول دادرسی نه تنها در مقام اجرای آن از سوی طرفین دعوی آن ها را ناگزیر به رعایت می کند، بلکه این اصول در مقام وضع قواعد دیگر از جمله تشریفات از سوی قانونگذار راهنمای اوست و او نمی تواند از آن ها تخطی کند.

۱-۴ اصول راهبردی دادرسی

با توجه به مطالب بیان شده اصول راهبردی دادرسی را می توان چکیده قانون آیین دادرسی مدنی دانست؛ روح و فلسفه قانون را باید در این اصول جستجو نمود؛ بنابراین، اگرچه اعتبار این اصول، از نظر حقوقی، همانند سایر مقررات قانون است، با این همه، می توان نوعی اقتدار اخلاقی برای این اصول، در مقایسه با دیگر مقررات قائل شد. این اقتدار ناشی از کلی بودن و مشروعیت ذاتی ناشی از هدف و ارزشی است که این اصول دنبال می کنند. اثر اقتدار اخلاقی اصول دادرسی، در نقش این اصول در تفسیر مجموعه مقررات قانون آیین دادرسی مدنی و تکمیل خلاء و سکوت قانونی نمایان می شود

اصول راهبردی دادرسی مدنی از یک سو نقش متقابل اصحاب دعوا و دادرس را در جریان دادرسی مدنی تعیین و از سوی دیگر، حسن جریان دادرسی را تضمین می نمایند. تعریف اصول راهبردی بستگی به مفهومی خواهد داشت که از حقوق بنیادین ارائه می گردد؛ اگر حقوق بنیادین را ترجمان واقعی دسته ای از هنجارهای اخلاقی، سیاسی و فلسفی بدانیم که از آبشخور آزادی، برابری، مردم سالاری و دولت قانون سیراب می شوند، اصول بنیادین را نیز باید اصولی قلمداد کنیم که ریشه در این حقوق بنیادین دارند که وجود آن ها باعث پایداری و دوام، و نبود آن ها موجب از هم گسیختگی حیات دادرسی و مشروعیت آن می گردد (گرجی، ۱۳۸۳: ۹) این اصول بنیادین غیر قابل عدول هستند و قانونگذار، دادرس و طرفین دعوا مکلف به رعایت آن هستند و فقط در تعارض با سایر اصول و بدون اینکه ارزش و اعتبار خود را از دست بدهند، ممکن است بر اصل دیگر ترجیح داده شوند. این اصول ضامن اجرای عدالت در دادرسی هستند و عدول از آن به درجه ای از اهمیت است که می تواند دادرسی، ادله یا تصمیم قضایی را بی ارزش و بی اعتبار سازد. تعارض دو اصل حقوقی با بی

اعتباری یکی از آن دو پایان نمی یابد، بلکه فقط اصلی بر اصل دیگر تفوق داده می شود؛ در جایی که قاعده حقوقی اصل کلی را نادیده انگاشته، بهتر است در پی یافتن اصلی دیگر باشیم که بر آن ترجیح یافته است. بر پایه آنچه گفته شد، اگر برخی از اصول بنیادین حقوقی در زمره اصول دادرسی باشند، می توان آن ها را اصول بنیادین دادرسی نامید. از جمله اصول بنیادین دادرسی که در قانون اساسی ایران به رسمیت شناخته شده می توان به حق دادخواهی و حق دسترسی به دادگاه (اصل ۳۴ ق.ا)، حق برخورداری از وکیل (اصل ۳۵ ق.ا)، حق دفاع به عنوان یکی از نتایج اصل ۳۵ قانون اساسی، حق علنی بودن محاکمات (اصل ۱۶۵ ق.ا)، اصل مستدل و مستند بودن آرا دادگاه (اصل ۱۶۶ ق.ا)، استقلال دادرس (اصل ۱۶۴ ق.ا)، رسیدگی و صدور حکم طبق قانون (اصل ۱۶۷ ق.ا) اشاره کرد.

شناسایی ارزش بنیادین برای برخی از اصول دادرسی، این اصول را از اصول کلی حقوقی متمایز می کند و این تمایز در نقش و کارکرد آن ها ظاهر می شود؛ قانونگذار می تواند هر چند به صورت استثنا، اصول کلی حقوقی دادرسی را نقض و مقرراتی بر خلاف آن ها وضع نماید، اما اصول کلی حقوق دادرسی که ارزش بنیادین دارند جایگاهی بالاتر از قانون می یابند به همین جهت قانونگذار در وضع قانون باید به این اصول احترام بگذارد و تصویب قانون مغایر با این اصول به معنای نقض قانون اساسی است. در جهت رعایت اصول راهبردی دادرسی در حقوق انگلیس از سال ۱۹۹۸ و با لازم الاجرا شدن قواعد آیین دادرسی جدید نقش بیشتری به دادرس در مدیریت پرونده ها اعطا شده است. کد جدید آیین دادرسی مدنی انگلستان، مفهوم مدیریت پرونده توسط دادرس را وارد حقوق موضوعه این کشور نمود؛ آماده نمودن پرونده برای جلسه رسیدگی زیر نظر قاضی. مدیریت صحیح پرونده به دادگاه اختیار می دهد تا از تساوی اصحاب دعوا در استفاده از امکانات دادگستری در جریان دادرسی اطمینان حاصل کند. افزون بر این، مراحل آماده سازی پرونده و تحقیق، با نظارت دادرس انجام می گیرد و با حذف اقدامات غیر مفید و کاستن از زمان تحقیق، به طرز چشمگیری در کاهش هزینه های دادگستری موثر است. هر پرونده به تناسب با موضوع دعوا و میزان خواسته اهمیت دعوا و پیچیدگی موضوعات مطروحه و وضعیت مالی هر یک از طرفین دعوا مدیریت می شود. قاضی باید اطمینان یابد دعوا به سرعت و به درستی مورد قضاوت قرار می گیرد. دادرس از این پس، علاوه بر حق گذاری، مسئول توضیح امکانات دادگستری (از جمله مدت زمانی که برای هر پرونده صرف می شود) بین اصحاب دعوا

۲۴۳....تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال دوازدهم، شماره چهل و پنجم، پاییز ۱۳۹۸

نیز هست. توزیع امکانات باید با ملاحظه ویژگی‌های خاص هر دعوا و با در نظر گرفتن سایر پرونده‌ها انجام گیرد به نحوی که امکانات مزبور به برخی دعاوی خاص اختصاص نیابد در ادامه با توجه به اینکه اصل حاکمیت اراده اصحاب دعوا یکی از اصول راهبردی آیین دادرسی مدنی است در ادامه این اصل را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲- ۱ اصل حاکمیت اراده اصحاب دعوی مدنی

در حقوق خصوصی این اراده آزاد افراد است که شکل دهنده روابط حقوقی است. در این قلمرو فرد در برابر فرد دیگر قرار می‌گیرد. در این میان، نفس قرارداد، به مثابه عالی‌ترین مظهر بروز اراده در حقوق خصوصی، در نظرها مجسم می‌شود. بنابراین، ابتکارهای فردی و تلاقی قصد و رضای طرفین، ترجمان حقوق خصوصی است. با این وجود بحث بر این است که آیا در حقوق دادرسی مدنی نیز آزادی اراده می‌تواند مانند حوزه‌های دیگر حقوق خصوصی تفسیر شود؟ در بادی امر ممکن است گفته شود اتکای این شاخه از حقوق به اراده دولت به تضعیف اراده اشخاص منجر خواهد شد، زیرا اراده دولت به عنوان فصل‌کننده خصومت، موجب کم رنگ شدن اراده اشخاص خواهد شد؛ به همین علت بعضی از حقوقدانان به جهت برخی زمینه‌ها از جمله لزوم ارزیابی دلایل به وسیله دادرسی این شعبه از حقوق را زیر مجموعه حقوق عمومی در نظر گرفته که در این خصوص باید گفت این امر نمی‌تواند مانع الحاق حقوق دادرسی مدنی به حقوق خصوصی شود؛ زیرا در این دسته قواعد و مقررات به ظاهر غیرقابل تخطی، اراده اصحاب دعوا موثر است، و مثلاً شروع و پایان دادرسی مدنی و بخش اعظم و قابل توجه اعمال دادرسی مانند درخواست تأمین خواسته و درخواست جلب شخص ثالث منوط به درخواست و اراده اصحاب دعوی مدنی است، به همین خاطر می‌توان مورد دعوی مدنی را «مانند شیء انتقال پذیر» به دیگری انتقال داد؛ از این رو، به نظر می‌رسد در این شعبه از حقوق خصوصی، مانند شعبه‌های دیگر، اصل بر آن است که مقررات به طور مخیره تفسیر شود. (اکبری، ۱۳۹۳: ۸۸)

حال که پذیرفتیم حقوق دادرسی مدنی زیرمجموعه حقوق خصوصی بوده در ادامه باید گفت نهاد دادرسی مدنی دارای دو رکن است یکی اصحاب دعوا و دیگری دادگاه؛ طرفین به عنوان صاحبان دعوا مانند هر مالک دیگری می‌توانند هر گونه دخل و تصرفی را در مایملک خود به عمل آورند و دعوی مدنی به منزله شیء آن هاست، در حالی که

دادرسی مدنی به منزله یک مدیر فنی در دادرسی مدنی ایفاء نقش می کند؛ فلسفه اصلی حقوق دادرسی مدنی نیز حول این محور می چرخد که ابتکار عمل دادرسی بیشتر در دست طرفین به عنوان صاحبان دعوا باشد یا دادگاه به عنوان مدیر دعوا؛ به دیگر سخن، حقوق دادرسی مدنی با به تن کردن جامه اصل آزادی اراده، در شکل اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی ظهور یافته است همین امر باعث شده که قانونگذار با احترام به اصل آزادی اراده، شروع به رسیدگی را منوط به درخواست رسیدگی از سوی خواهان نماید؛ و این احترام به ابتکار عمل اصحاب دعوا تا جایی بوده که حتی اگر بر دادگاه یا طرفین معلوم شود که اثبات ادعا در یک دادرسی نیازمند طرح دعوا در مرجع صلاحیتدار دیگر است این خواهان (مدعی) است که باید ظرف مهلت خاصی دعوا را در آن مرجع طرح کرده و رسید آن را به دادگاه رسیدگی کننده به اختلاف تسلیم نماید ولی نکته قابل توجه این است که مالکیت و حاکمیت خواهان نیز مشابه اصول دیگر با استثنائاتی مواجه است. به همین منظور قانون گذار در مواردی که احتمال می رود خواهان با اعمال اختیاراتش، نظم عمومی را به خطر انداخته یا حقوق طرف مقابل را نادیده انگارد، مقررات محدودکننده ای را پیش بینی نموده است. بنابراین چنان چه قضات در اجرای مقررات دچار تردید شوند، با استمداد از اصل حقوقی مذکور، می توانند از حالت شک خارج شده و در نتیجه صدور آرای متعارض و تصمیمات قضایی متفاوت کاهش یابد. در ادامه در خصوص میزان پذیرش این اصل در حقوق ایران و انگلیس با ذکر مواد به بررسی بیشتر این اصل می پردازیم.

۲-۲ اصل حاکمیت اراده اصحاب دعوی مدنی در حقوق ایران

اراده واژه ای عربی از ریشه، «رود» است و معادل فارسی آن «خواستن، خواسته، میل، قصد و آهنگ» است؛ از بعد حقوقی، تعریف اراده با معنای لغوی متفاوت نیست؛ اراده حرکت نفس به طرف کاری معین پس از تصور و تصدیق منفعت آن است و اعم از قصد انشا می باشد

برخلاف حقوق عمومی که در آن نیروی الزام و عمل اقتدارگرایانه، نقش مهمی در تکوین و تدوین قوانین دارد، در حقوق خصوصی اراده آزاد و خلاق افراد روابط حقوقی را پدید می آورد و بدان سامان می دهد؛ تجلی این تفکر «حکومت اراده در حقوق مدنی» در قوانین داخلی به وضوح قابل رؤیت است؛ برای مثال ماده ۱۰ قانون مدنی گواه

۲۴۵....تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال دوازدهم، شماره چهل و پنجم، پاییز ۱۳۹۸

این مدعا است، که در این ماده مقنن بیان کرده است: «قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن را منعقد نموده اند، در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد، نافذ است.» امروزه بسیاری از نظامهای حقوق دادرسی مدنی پیشرفته جهان، با توسعه نقش اراده اصحاب دعوا در دادرسی مدنی و قائل بودن به تکمیلی بودن مقررات در این حوزه، رویکرد «قراردادی کردن دادگستری» را مطرح کرده اند، این رویکرد، برخاسته از دیدگاهی است که در آن امکان نفوذ قرارداد را به عنوان عالی ترین نوع توافق و تجلی اراده در حقوق دادرسی در سیر دادرسی مدنی بررسی می کند. البته در این خصوص باید گرایش به سمت دیدگاه مخالف را نیز در نظر داشت. برای مثال ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می دارد «در کلیه امور حقوقی، دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوا، هر گونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد، انجام خواهد داد.»

ماده مزبور که به نوعی قاعده منع تحصیل دلیل را تعدیل نموده است گویای این حقیقت است که دادگاه در مقام رسیدگی به ادعای خواهان و احراز اقناع وجدانی در این خصوص جهت اتخاذ تصمیم نهایی مقید به دلایل و وسایل مورد استناد خواهان و یا خوانده در مورد اثبات ادعایی که در مقام دفاع و یا دعوای متقابلی که مطرح می کند نخواهد بود بلکه بنا به مجوز مقرر در ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی هرگونه تحقیق یا اقدامی را که برای کشف حقیقت لازم باشد انجام خواهد داد، هر چند که با این وجود بازهم می توان از اصل حاکمیت اصحاب دعوای مدنی سخن به میان آورد، زیرا برای مثال در همین مورد هم هر چند قاضی می تواند به جمع آوری ادله پردازد، اما با این حال باید دو محدودیت اساسی را در نظر داشت. اول آن که به تصریح ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی، شروع رسیدگی با تقاضای اصحاب دعوا می باشد و خود قاضی نمی تواند به این امر اقدام کند، ثانیاً جمع آوری ادله نیز فقط تا جایی پیش می رود که بی طرفی قاضی را در مظان اتهام قرار ندهد. (طاهری، ۱۳۹۳: ۶)

با توجه به مطالب ذکر شده اولین سوالی که به ذهن می رسد این است که از آنجا که به موجب اصل ۳۴ قانون اساسی «دادخواهی حق مسلم هر فرد است» آیا اشخاص می توانند بنا بر توافق با یکدیگر این حق را محدود کرده و از حق خویش در این زمینه صرف نظر کنند؛ برای مثال آیا متعاقدين می توانند ضمن قرارداد، حق هرگونه طرح دعوای احتمالی (دادخواهی) ناشی از قرارداد خویش را ساقط کنند؟ در پاسخ باید گفت، همان طور که اصحاب دعوا می توانند از باب ابتکار و اختیار خویش در شروع

دادرسی مدنی، کیفیت آن را معلوم کنند و در بقا یا زوال دعوای آن تصمیم بگیرند، یکی از حالت هایی که طرفین می توانند از دعوای خویش منصرف شوند، حالتی است که طرفین در هنگام انعقاد قرارداد، از حق خویش صرف نظر می کنند.

در ادامه سوال قبل می خواهیم بدانیم اراده مشترک طرفین دعوا تا چه میزان در صلاحیت محاکم موثر است که برای پاسخ لازم است ابتدا صلاحیت تعریف شود. حسب تعریف برخی از اساتید حقوق، صلاحیت به صورت توانایی (شایستگی) و تکلیف قانونی دادگاه جهت رسیدگی به یک دعوا تعریف شده است قواعد و قوانین راجع به صلاحیت محاکم، اساساً از سوی مقنن، پیش بینی می شود. با وجود این، تقابل ترتیبات پیش بینی شده توسط قانونگذار، با اراده مشترک اصحاب دعوا و اینکه آیا طرفین می توانند دادگاهی را به طور توافقی برای طرح دعوای خویش برگزینند، درخور بحث است. در این خصوص باید گفت لازم است بین صلاحیت ذاتی و محلی قائل به تفکیک شویم؛ چرا که قواعد و قوانین مربوط به صلاحیت ذاتی در زمره قواعد آمره است که رعایت آن در هر حال الزامی است و رعایت نمودن این قواعد شامل قاضی و طرفین می شود و حتی اگر دادگاه در جریان رسیدگی متوجه عدم صلاحیت ذاتی خویش شد، باید در راستای اعلام عدم صلاحیت خویش اقدام مقتضی را انجام دهد. اما در خصوص صلاحیت محلی بین حقوقدانان اختلاف است؛ از نظر برخی اساتید حقوق، در صلاحیت محلی طبق اصل برائت تمام افراد در یک حالت برابر نسبت به یکدیگر قرار دارند پس کسی که خواهان حقی بر عهده دیگری است طبیعی است که می بایست هزینه و زحمت اثبات آن را بر دوش کشد و در نتیجه بر خلاف قواعد صلاحیت ذاتی، نمی توان اثری از ارتباط این دسته از قواعد با نظم عمومی متصور شد و به همین خاطر با توجه به اصل حاکمیت اصحاب دعوای مدنی و اصل مشروعیت توافقات غیرمغایر اشخاص با نظم عمومی (ماده ۱۰ قانون مدنی) می توان استدلال کرد که توافق اشخاص برای عدول از قواعد مربوط به صلاحیت محلی ممکن است.

در مقابل عده ای با این استدلال که قواعد مربوط به صلاحیت محلی در همه حال مربوط به حقوق طرفین دادرسی نیست که امکان توافق برخلاف آن برای اصحاب دعوا وجود داشته باشد، توافق طرفین را بی تاثیر دانسته، به طور مثال هنگامی که دعوا در صلاحیت دادگاه مستقر در حوزه مال غیرمنقول است، قانونگذار بیشتر مصلحت دادگاه را ملحوظ می کند تا مصلحت خواننده را، زیرا در این دعاوی، هر آینه، رسیدگی دادگاه مستلزم انجام دادن اقداماتی مانند معاینه و تحقیق محلی خواهد بود؛ مهم تر آنکه، قائل

۲۴۷.... تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال دوازدهم، شماره چهل و پنجم، پاییز ۱۳۹۸

شدن به امکان توافق طرفین در این زمینه تفسیری است که محمل قانونی ندارد و در تقویت این ادعا با استناد به ماده ۳۵۲ قانون آیین دادرسی مدنی معتقدند، هرگاه دادگاه تجدیدنظر، دادگاه بدوی را فاقد صلاحیت محلی یا ذاتی تشخیص دهد، رأی را نقض و پرونده را به مرجع صالح ارسال می‌دارد. در تقابل این دو دیدگاه، می‌توان نظری میانه را بیان کرد و گفت باید ماده ۳۵۲ را با توجه به ماده ۳۷۱ قانون ذکر شده تفسیر کرد، زیرا دیوان عالی کشور فقط در حالتی رأی دادگاه بدوی (فاقد صلاحیت محلی) را نقض می‌کند که نسبت به صلاحیت دادگاه ایراد شده باشد، از این رو، اگر نسبت به آن تعرضی نشده باشد، رأی دادگاه بدوی در رسیدگی فرجامی نقض نمی‌شود. در حقیقت، شأن دیوان عالی کشور در نظارت شکلی بر قوانین و حساسیت نسبت به اجرای قوانین و موازین دادرسی به مراتب از دادگاه تجدیدنظر بالاتر است. انسجام حقوقی نیز اقتضا می‌کند درباره رعایت نکردن صلاحیت محلی از سوی دادگاه موضعی اتخاذ شود. به همین جهت، بر اساس قاعده، باید بند ۱ ماده ۳۷۱ را قیدی برای ماده ۳۵۱ دانست که آن را (درباره صلاحیت محلی) از اطلاق خارج می‌کند. بنابراین، دادگاه تجدیدنظر نیز باید مانند دیوان عالی کشور فقط در صورتی رأی را به دلیل عدم صلاحیت محلی، نقض کند، که نسبت به این امر در دادرسی بدوی ایراد شده باشد

در پایان هم باید گفت بحث امری یا تکمیلی بودن قواعد ادله اثبات دعوا به این صورت مطرح می‌شود که آیا طرفین قرارداد می‌توانند برخلاف دلایلی که قانون پیش بینی نموده، توافق کنند. عده ای از حقوقدانان به عنوان یک قاعده کلی، قواعد ادله اثبات دعوا را مربوط به نظم عمومی ندانسته و بر این عقیده اند که طرفین می‌توانند با توافق یکدیگر یا به طور ضمنی از آن صرف نظر کنند و دادگاه یا دیوان عالی کشور نمی‌توانند نسبت به عدم رعایت آن ایراد کنند اما در عین حال بر این اعتقاد هستند که موارد استثنایی نظیر مواد ۴۶ و ۴۷ قانون ثبت وجود دارد زیرا این موارد جنبه عمومی دارند برخی حقوقدانان، قواعد مربوط به ادله اثبات را تکمیلی دانسته اما در عین حال توافق در این زمینه را بی حد و حصر نمی‌دانند (دفتری، ۱۳۸۷: ۳۵۹). اما برعکس برخی از اساتید قواعد ادله اثبات را مربوط به نظم عمومی دانسته و تراضی بر خلاف آنها را نپذیرفته اند به نظر می‌رسد که در پرتو حاکمیت اراده اصحاب دعوی مدنی وقتی طرفین صاحبان کل دعوا هستند به طریق اولی صاحب دلایل مثبته آن که جزئی از دعواست، می‌باشند؛ بنابر این به عنوان یک قاعده، تراضی اصحاب دعوی مدنی در

خصوص دلایل نافذ و موثر است مگر اینکه خلاف آن به لحاظ مخالفت با نظم عمومی یا قانون به اثبات برسد.

۲-۳ مصادیق اصل حاکمیت اراده اصحاب دعوا

در قانون آیین دادرسی مدنی مواد متعددی وجود داشته که بیانگر اصل حاکمیت اراده اصحاب دعوا بوده که در ادامه ضمن توضیح مختصر به برخی از این مواد اشاره می گردد.

۱- همانطور که قبلاً بیان نمودیم طبق ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی خواهان اصولاً در هر زمانی می تواند تصمیم به اقامه دعوا نماید و در واقع حق اقامه دعوا از حقوق انحصاری وی می باشد و دادگاه نمی تواند از پیش خود رسیدگی به اختلافات حقوقی را شروع کند. در واقع آزادی اراده اصحاب دعوی مدنی در درخواست های ایشان که تجلی اراده آنهاست، تجلی می یابد؛ اما باید در نظر داشت که بر هر اصلی استثنائاتی وارد است بدین صورت که غیر از خواهان، در برخی مواقع مقام قضایی نیز جهت صیانت از منافع عمومی می تواند ابتکار عمل را در دست گرفته و یا وارد دادرسی شود. مثلاً طبق بند سوم ماده ۴۲۵ قانون تجارت، دادستان به نمایندگی از طرف جامعه حق دارد صدور حکم ورشکستگی تاجر یا شرکت تجارتي متوقف را از دادگاه مربوطه تقاضا نماید. همچنین قانون گذار در برخی امور حسبی از قبیل درخواست نصب و عزل قیم و ضم ناظر و امین، اعلام ادامه وضعیت حجر صغیر بالغ شده و اداره اموال غایب مفقودالثر، دادگاه را مجبور به رسیدگی و اتخاذ تصمیم نموده است.

۲- مطابق قاعده، خواهان مکلف است دعوی خود را در دادگاه محل اقامت خواننده اقامه نماید؛ با این وجود، قانونگذار، در مواردی به خواهان اختیار داده که از بین چند دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به دعوی وی را دارند، یکی را انتخاب کند و در مواردی مثل دعاوی بازرگانی و دعاوی راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادهای ناشی شده باشد یا دعاوی ناشی از تعهدات شرکت در مقابل اشخاص خارج از شرکت و دعاوی راجع به خوانندگان متعدد و اموال غیر منقول که در حوزه های قضائی مختلف باشند اختیار داده که از بین چند دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به دعوی وی را دارند، یکی را انتخاب کند.

۳- انتخاب خواسته، از لحاظ کمیت و کیفیت نیز از اختیارات خواهان بوده که به جز در مورد خواسته های نامشروع، با مانع قانونی روبه رو نمی باشد. چه بسا، دادگاه نیز

۲۴۹....تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال دوازدهم، شماره چهل و پنجم، پاییز ۱۳۹۸

محدوده رسیدگی و اتخاذ تصمیم خود را به وسیله خواسته خواهان مشخص می نماید. از دیگر اختیارات خواهان در این مرحله، نحوه ارزیابی خواسته در دعاوی راجع به اموال است. بدین ترتیب که خواننده، دادگاه یا دفتر در غیر موارد مذکور در قانون، حق دخالت در میزان آن را ندارند. اما این اختیار نیز در مواردی از جمله اعتراض خواننده به بهای خواسته و در هزینه دادرسی دعاوی راجع به اموال غیر منقول که بر اساس قیمت منطقه ای وصول می شود محدود گردیده است.

۴- تا پیش از اتمام دادرسی و آماده شدن پرونده جهت صدور رأی، دعوا در جریان می باشد. در این مرحله نیز خواهان می تواند با اعمال حق خود در تمام مراحل دادرسی خواسته را کم کند ولی افزودن آن یا تغییر نحوه دعوا یا خواسته یا درخواست نیز مصون از محدودیت ها نبوده است. به گونه ای که قانون گذار ذیل ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی این تغییرات را مقید به وجود شرایطی از جمله داشتن ارتباط، منشأ واحد و تا پایان اولین جلسه دادرسی دانسته است.

۵- در بسیاری از دعاوی خواهان، پس از طرح دعوا، مصلحت خویش را در استرداد و پایان دادن به دعوا می داند و هیچ کس نمی تواند از این اختیار خواهان جلوگیری نماید. اما باید توجه داشت، او نمی تواند در هر مقطعی با استرداد دعوا، خواننده را در وضعیت انفعالی قرار داده و همچنین وقت دستگاه قضا را به بطالت سوق دهد. به همین جهت قانون گذار، همواره با در نظر داشتن حقوق خواننده و رعایت نظم عمومی، جهت جلوگیری از تضییع حق خواننده، سعی داشته چارچوبی برای استرداد دعوا توسط خواهان مشخص نماید. ماده ی ۱۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی نمونه بارز استرداد دعوی خواهان به طور صریح می باشد؛ لازم به ذکر است دعوا از طریق مصالحه و با اختیار طرفین هم قابل پایان دادن است

۶- مطابق ماده ۱۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی، خواننده می تواند در مقابل ادعای خواهان، اقامه دعوا نماید. این ماده نیز با توجه به لفظ می تواند از اختیارات خواهان بوده و هیچ کس نمی تواند خواهان را از این حق محروم کند. در خصوص حق اعتراض به رای دادگاه نیز طرفین این اختیار را دارند که از حق خود استفاده کنند.

۷- حسب ماده ۳۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی نیز، غیر از طرفین دعوا یا قائم مقام قانونی آنان کس دیگری نمی تواند در مرحله تجدید نظر وارد شود مگر در مواردی که قانون مقرر می دارد؛ طبق این ماده دادگاه فقط با درخواست اصحاب دعوا خواهد توانست به موضوعی رسیدگی نماید، زیرا با اقامه دعوا توسط خواهان یک رابطه حقوقی میان

خواهان و خواننده برقرار می گردد و اشخاص ثالث حق نفوذ به این رابطه نسبی را ندارند. با این وجود این اصل با استثناهایی مواجه شده است؛ برای مثال خواهان و خواننده چه در مرحله نخستین و چه در مرحله تجدیدنظر حق دارند که اشخاص ثالث را به دادرسی خود فرا بخوانند (ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی) هرچند باید بر این اعتقاد بود که این امر نیز در پرتو اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی قابل توجیه است؛ زیرا باز این اراده یکی از اصحاب دعوی اصلی است که شخص ثالثی را به دادرسی می کشاند اما به نظر می رسد که این استثنا در مورد ورود اشخاص ثالث به دادرسی نمود بیشتری داشته باشد زیرا در این نوع دعوی طاری، شخص ثالث به اراده خویش نه به اراده یکی از اصحاب دعوی پا به دادرسی می گذارد (ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی) افزون بر آن در برخی طرق فوق العاده حتی این موارد استثنایی پذیرفته نشده و این قاعده به طور مطلق اجرا می شود؛ چنان که در اعاده دادرسی به موجب ماده ۴۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی به هیچ عنوان شخص دیگری به غیر از طرف های دعوی نمی تواند داخل در دعوی شود؛ ذکر قاعده کلی در قانون آیین دادرسی به نظر می رسد از حیث تاکید باشد و الا آنچه نیاز به تصریح است، استثنا است نه قاعده ۸- نفوذ اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی فقط محدود به دادرسی نیست بلکه فرایند پس از دادرسی و صدور حکم یعنی اجرای احکام مدنی را نیز در بر می گیرد و بر خلاف دعوی کیفری در دعوی حقوقی پس از قطعیت حکم این محکوم له است که حق درخواست صدور اجراییه و اجرای حکم و حتی پایان عملیات اجرایی را دارد.

۳-۱ نقش حاکمیت اراده اصحاب دعوی مدنی در حقوق انگلستان

قوانین تشکیل دادگستری با در برداشتن ایده دادگستری کامل و تفکیک قائل شدن بین حقوق ماهوی و شکلی باعث جا افتادن این تفکر شدند که وظیفه دادگاه تمیز حقوق اصحاب دعوی از طریق اعمال "امر حکمی"^۴ بر "امر موضوعی"^۵ می باشد. این امر جا افتاد که امر موضوعی از طریق تقابل و تناظر و مجادله طرفین معین می گردد و قاضی است که وظیفه اعمال قانون را بر آن دارد. در نظام دادرسی قدیم، هر آیین دعوی، یک امر موضوعی بخصوص را پوشش می داد و اگر مدعی از اثبات امر

۴-The Law

۵-The Facts

۲۵۱....تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال دوازدهم، شماره چهل و پنجم، پاییز ۱۳۹۸

موضوعی باز می‌ماند، دعوایش با شکست مواجه می‌شد. بعد از الغای آیین‌های دعاوی، محدودیت‌های از پیش تعیین شده قانونی بر رسیدگی به امر موضوعی، از بین رفت. قانون نمی‌تواند به صورت پیش بینی در موضوع و امور واقعی دخالت کند؛ ابهامات و مشکلاتی که تفکیک دعوی اتلاف بالمباشره^۶ و اتلاف بالتسبیب به وجود آورده بود ناشی از همین دخالت ناروا بود.

قوانین تشکیل دادگستری اصل تسلط طرفین بر قلمرو موضوعی دعوا را جایگزین آیین‌های خاص دعاوی نمود. مطابق این اصل در دادخواست امور موضوعی مبنای دعوا به صورت دقیق مشخص شده و به صورت واضح به اطلاع خواننده می‌رسد تا وی بدانند دقیقاً محدوده زمین بازی تا کجاست و موضوعات مورد اختلاف کدام هستند. البته بایستی این نکته را متذکر شد که صرف عدم مجادله طرفین بر یک امر موضوعی مشخص، موجب خروج آن از قلمرو دادرسی نمی‌گردد، بلکه اگر یک طرف ادعایی در مورد امری مطرح کند و طرف مقابل آنرا منکر نگردد، قاضی این گونه فرض می‌کند که امر ادعایی ثبوت یافته است و دعوا ثابت است. البته این امکان فراهم است که در طول دادرسی، قلمرو موضوعی توسط قاضی، از طریق رد دعوا، یا توسط طرفین محدودتر شود. البته قاضی می‌تواند به قلمرو موضوعی دعوا چیزی بیافزاید؛ همانطور که قاضی فرای در ۱۸۸۴ گفت: "به نظر من، دادگاه مجاز نیست بر یکی از طرفین اصلاحاتی را تحمیل کند که برخلاف اراده‌اش است".

اصل تسلط اصحاب دعوا بر قلمرو موضوعی آن که توسط قوانین تشکیل دادگستری معرفی شد، بیشترین آزادی را به طرفین در تعیین امور موضوعی و واقعی دادرسی که قرار است امور حکمی بر آنها بار شود، اعطا می‌کند. البته بعد از تصویب قوانین مزبور به تدریج به خاطر پاره‌ای ملاحظات اقتصادی و در راستای تسریع حل و فصل پاره‌ای دعاوی، راهی در نظر گرفته شد که طرفین حتی نیاز به تنازع و مجادله در تعیین امور موضوعی پیدا نکنند، بلکه ابتدائاً بر امور موضوعی توافق کرده و اعمال امر حکمی بر موضوعشان را از دادرس خواهان باشند. اصولی که توسط قوانین تشکیل دادگستری در نظام دادرسی انگلیس نهادینه شد، تا به امروز همچنان باقی‌اند، گرچه بسیاری قواعد حقوقی آیینی از آن زمان تا به حال تغییر کرده است.

نویسندگان قوانین تشکیل دادگستری به این نکته آگاه بودند که یکی از اهداف یک

نظام دادرسی مدنی بایستی این باشد که امکان تحصیل حکم برای مدعی‌ای که ادعایش با دفاعی از ناحیه خواننده مواجه نشده فراهم باشد. به تعبیری دیگر، بایستی امکان دادرسی غیابی موجود باشد. ماده ۱۴ قانون ۱۸۷۵، که تا به امروز اعتبار خود را حفظ کرده، این امکان را فراهم می‌ساخت. گرچه ایده دادگستری کامل، اصولاً به معنی "دادگستری کامل بین اصحاب دعوا" بود، اما در هر صورت، اهداف آیین دادرسی مدنی به تأمین منافع خصوصی اصحاب دعوا محدود نمی‌گردد. پذیرش کامل و بدون قید و مرز اصل تسلط اصحاب دعوا این نتیجه را در برخی موارد به دنبال دارد که طرفین دعوا با تعیین امور موضوعی، دادرس را به صدور حکم خاصی مجبور کنند؛ حکمی که وجدان دادرس به صدور آن راضی نیست. بدهتاً این به معنی تعدی به شأن و جایگاه دادگاه و تقلب نسبت به قانون است. اصحاب دعوا اگر نمی‌خواهند قانون اصولاً صالح، بر اختلافشان اعمال گردد، آزادند که آن را به داوری ارجاع دهند. شاید این گونه به نظر برسد این ایراد صرفاً جنبه نظری دارد، چرا که عملاً در هر دو صورت (=رجوع به دادگاه یا داوری)، طرفین به خواسته‌شان می‌رسند؛ اما باید این توهم را از ذهن زدود. چرا که آراء صادره از محاکم نه فقط بر اختلافاتی که مبنای رأی هستند تأثیرگذار است بلکه بر اختلافاتی که خارج از نظام قضایی توسط وکلای طرفین حل و فصل می‌گردند نیز تأثیرگذار است. وکلا و مشاوران حقوقی با توجه به پیش‌بینی نتیجه رجوع به دادگاه برای حل اختلاف، به ارائه مشاوره و تنظیم صلح‌نامه و سازش بین اصحاب اختلاف می‌پردازند؛ به تعبیر دیگر، اصحاب دعوا و وکلای آنان به نتایج دعوای مختومه و حل و فصل شده و آرای صادرشده در آنها، اعتماد می‌کنند و با توجه به آراء مزبور برای خود حق‌ها و تکالیفی متصور می‌شوند و با توجه به این ملاحظات وارد مذاکره برای سازش می‌گردند. بدین سان اهمیت تأثیر رأی دادرس در یک دعوای خاص بر اختلافات آینده اشخاص روشن می‌گردد. لذا مهم است که اصل تسلط طرفین بر قلمرو موضوعی آن، با توجه به آثار اجتماعی ناشی از رأی دادگاه، محدود گردد.

محدودیت دیگری که به نظر می‌رسد بایستی بر اصل تسلط طرفین دعوا اعمال گردد، به دعوای مسوولیت مدنی برای مطالبه خسارت تنبیهی^۷ مربوط می‌شود. گرچه اتفاق نظر وجود دارد که هدف مسوولیت مدنی جبران خسارت شخص زیان‌دیده است

۲۵۳... تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال دوازدهم، شماره چهل و پنجم، پاییز ۱۳۹۸

و دعاوی مسوولیت مدنی، "خصوصی"ترین دعاوی هستند. ولی با این حال، هنوز هم "بازدارندگی"^۸ یکی از اهداف مسوولیت مدنی است. حکم به پرداخت خسارت تنبیهی در پی تهدید عامل بالقوه زیان به برخورد شدید است. از آنجایی که خسارت تنبیهی به زیان دیده پرداخت می‌شود، در واقع به عنوان عامل مشوق و سائق برای طرح دعوا عمل می‌کند. لذا به نظر می‌رسد که زیان دیده پس از طرح دعوا نباید بتواند دعوا را استرداد کند یا در قلمرو موضوعی آن تصرف کند.

در رابطه با نقش اصحاب دعوا در دادرسی مدنی باید این نکته بیان شود که آنچه قانون پرونده است بستگی به حقایق پرونده دارد و البته حقایق پرونده نیز بستگی به حقایق متعلق به طرفین دادخواهی دارد نه اینکه این حقایق بستگی به قضات داشته باشد. قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه دامنه وسیعی از اختیارات را به قاضی در راستای بررسی حقایق پرونده اعطا کرده است که در این راستا قاضی پرونده می‌تواند خودش علی‌الراس هرگونه اقدام تحقیقی که از لحاظ حقوقی قابل قبول و مجاز است را دستور دهد. قاضی همچنین می‌تواند از طرفین دعوت کند به او توضیحاتی را درباره حقایق پرونده که او لازم می‌داند ارائه دهند، او همچنین می‌تواند لازم بداند که طرفین یا یکی از آنها شخصاً نزد او در جهت بررسی های لازم حاضر شود. از طرف دیگر، آنچه از همه مهم تر است این است که قانون این مقوله را در حقوق انگلستان روشن ساخته است که هدف از حل اختلافات این است که به طرفین دادخواهی بار اثبات حقایق مربوطه تحمیل شود و باید در این راستا به این مقوله توجه داشت که قاضی می‌تواند به حقایقی توجه داشته باشد که در میان مباحث به عنوان دلیل مباحث (دلایل اصلی اتخاذ تصمیم قضایی برای او) در نظر گرفته می‌شود حتی اگر هیچکدام از طرفین دادخواهی به طور خاص به آنها تاکید نکند، او نمی‌تواند تصمیم قضایی اش را مبتنی بر حقایقی کند که در بین مباحث مطرح نشده است. مفاهیم مختلفی که در مجموعه مقررات در نظر گرفته شده اند در حقوق فرانسه پیچیده هستند و به سادگی تحلیل نمی‌شوند با این وجود در حقوق انگلستان برای وکلا انگلیسی در صورتی که آنها به تمایزی که در حقوق انگلستان بین حقایق مادی^۹ و دلایلی که به وسیله آنها حقایق اثبات می‌شوند توجه کنند احتمال هیچ گونه اشتباهی به وجود نخواهد آمد. امروزه قضات فرانسوی قدرت بالاتری نسبت به برادر انگلیسی خود نسبت به دلایل

۲-Deterrence

۵-Material Facts

دارند با این وجود در هر دو کشور تنها برای طرفین دادخواهی در نظر گرفته شده است که از طریق ادعاهای مربوطه شان و ادعاها و یا پذیرش متقابل آنها، محدودیت هایی قرار داده شده است که قاضی نمی تواند برای مدلل کردن حکمش، خود حقایق را پیدا کند. در این راستا هم حقوق انگلستان و هم حقوق فرانسه این اصل کلی را در نظر گرفته اند که این طرفین اختلاف هستند که دامنه عمل دادگاه ها را که قضات به آن رسیدگی کنند مشخص می سازد و نه اینکه اختلافی که دادگاه ممکن است آن را مرجع بدانند و از این جهت در واقع قانون می تواند برای قاضی باشد، اما قاضی به وسیله انتخاب طرفین نسبت به حقایق مادی (مورد نظر آنها) نیز محدود شده است. البته در رابطه با حقوق انگلستان تا قبل از تصویب قانون CPR مبنای آیین دادرسی انگلستان بر روش ترافعی استقرار یافته بود که بر مبنای آن طرفین و وکلای آنها موارد ذیل را کنترل می کردند. شروع و تشکیل دادخواهی خصوصاً در رابطه با طراحی دادخواهی ها که از جمله شامل انتخاب حقایق مادی، چهارچوب کلی که دلایل دادخواست در آن جهت در نظر گرفته شود (برای مثال ترسیم چهارچوب ادله دادخواست بر مبنای رابطه قراردادی یا شبه عقد یا هر دوی آنها و همچنین انتخاب راه های جبران خسارت). با این وجود اصل کنترل طرفین دادخواهی به موجب CPR اصلاح شد؛ CPR یک چهارچوب کلی را برای مشارکت فعالانه قضات در توسعه پیش از محاکمه در دادخواهی های متوسط یا بسیار پیچیده در نظر گرفت. در این راستا قضات بایستی از این مقوله اطمینان حاصل می کردند که پروسه های دادخواهی با سرعت معقولی انجام می شود، مسائل پرونده شناسایی و به درستی اولویت بندی می شوند و در طی این مراحل آماده سازی، قضات مکلف هستند تا محتوای ادله را نیز کنترل کنند. البته برای دامنه عمل قضات محدودیت هایی نیز وجود دارد به این ترتیب که حتی پس از اصلاحات CPR هنوز این طرفین دادخواهی هستند که ادله یا شواهد مربوطه را انتخاب می کنند و نحوه ارائه آنها را برمی گزینند. علاوه بر این طرفین دادخواهی هستند که هنوز کارشناسان خود را معرفی می کنند (آنها می توانند بر روی انتخاب یک کارشناس مشترک توافق کنند که این مقوله از نوآوری های قانون CPR محسوب می شود) البته صدور مجوز قانونی برای استفاده از کارشناس لازم است با این وجود باید از انتخاب قضایی کارشناسان افراد خودداری شود مگر اینکه طرفین در راستای ایجاد یک توافق واحد نسبت به انتخاب کارشناس مشترک به توافق نرسند. در این راستا همچنین دادگاه تجدیدنظر بیان کرده است که مداخلات بیش از اندازه توسط قضات

۲۵۵....تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال دوازدهم، شماره چهل و پنجم، پاییز ۱۳۹۸

دادگاه‌ها در دوره بررسی ادله ممنوع است زیرا این مقوله باعث می‌شود که اشتباهاً قاضی برای خود یک نقش مشابه تفتیش عقایدی قائل شود زیرا «این مقوله ای است که کاملاً در برابر یک سیستم دادرسی توافقی قرار دارد».

نتیجه گیری

وسیله و ضمانت اجرایی که برای خواهان جهت احقاق حق تضييع شده، مقرر گردیده، اقامه دعوا نام دارد که می تواند اختلاف خود را به دادگاه ببرد یا با توافق طرف مقابل، داوری خصوصی افراد را بپذیرند. دعوای حقوقی متعلق به اصحاب دعواست و به این دلیل طرح، تعقیب یا انصراف از آن نیز به آنان سپرده شده است. شروع رسیدگی به دعوای مدنی مستلزم درخواست خواهان بوده و دادگاه نمی تواند به ابتکار خود، رسیدگی به اختلافات حقوقی را آغاز کند. اما در نظام دادرسی فعلی بر اصل لزوم درخواست در دعوای مدنی و حق همه جانبه و انحصاری خواهان بر شروع دعوا، استثنائاتی وارد شده است. بدین صورت که غیر از خواهان، مقام قضایی نیز جهت صیانت از منافع عمومی می تواند آغازگر دعوا باشد. از این قبیل است؛ رسیدگی به امور حسبی و درخواست ورشکستگی. در صورتی که قضات در اجرای مقررات دچار تردید شوند، با استمداد از اصل حقوقی مذکور، از حالت شک خارج خواهند شد. البته اگر چه در قوانین به طور صریح از اصل حاکمیت خواهان بر دعوای مدنی، سخنی به میان نیامده است. اما قانون گذار ذیل ماده ی ۳ ق.آ.د.م، قضات را مکلف به فصل خصومت حتی با اصول حقوقی غیر مغایر با شرع نموده است.

اگر چه به صراحت نامی از اصل حاکمیت اصحاب دعوای مدنی در تاریخ قانون گذاری و ادبیات حقوقی ما به چشم نمی خورد اما روح و اندیشه آن بر دادرسی های مدنی حکم فرما بود؛ از جمله آثار این اصل می توان به نسبی بودن دادرسی مدنی، تکمیلی بودن قواعد حقوق دادرسی مدنی و اصل درخواست در اجرای احکام مدنی اشاره کرد. از این اصل می توان اصل قابل تجزیه بودن دعوا را نیز نتیجه گرفت، به تعداد طرف های دعوا، اراده آنان متصور است و در نتیجه دعوای مدنی به تعداد طرف های آن قابل تجزیه است. امروزه بسیاری از نظام های حقوق دادرسی مدنی پیشرفته جهان، با پذیرش تکمیلی بودن، رویکرد «قراردادی کردن دادگستری» را در کانون توجه قرار داده اند.

۲۵۷....تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال دوازدهم، شماره چهل و پنجم، پاییز ۱۳۹۸

منابع

الف: منابع فارسی

- آذربایجانی، علیرضا و سماواتی پور، محمدرضا (۱۳۹۳). تبیین جایگاه اصول و تشریفات دادرسی در داوری، **حقوق خصوصی**، دوره ۱۱: شماره ۲.
- اکبری دهنو، میثم، شهبازی نیا، مرتضی (۱۳۹۳). اراده مشترک اصحاب دعوا در شروع دادرسی مدنی، **حقوق خصوصی**، شماره ۲.
- الهویی نظری (۱۳۹۲). جایگاه اصول کلی حقوقی در آرای دیوان بین‌المللی دادگستری، **فصلنامه حقوق (مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی)**، شماره ۴.
- پوراستاد، مجید (۱۳۸۷). اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی، **مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران**، دوره ۳۸، شماره ۳.
- جعفری تبار، حسن (۱۳۸۳). **مبانی تفسیر فلسفی حقوقی**، شرکت سهامی انتشار، تهران، شماره ۵.
- شایگان، اسماعیل (۱۳۹۵). مقاله آیین دادرسی در پرتو اصول دادرسی، منتشر شده در کتاب اصول راهبردی دادرسی مدنی، ریموند مارتین، **نشر میزان، تهران**. شماره ۲.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۷). آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، جلد اول، انتشارات **دراک، تهران**.
- صادقی، محسن (۱۳۹۴). اصول حقوقی و جایگاه آن در حقوق موضوعه، تهران، **میزان**.
- صدرزاده افشار، سید محسن (۱۳۹۰). آئین دادرسی مدنی و بازرگانی دادگاههای عمومی و انقلاب، **جهاد دانشگاهی، تهران**.
- طاهری، مینا و برزگر، عبدالرضا (۱۳۹۳). حدود حاکمیت اصحاب دعوی مدنی، اولین همایش ملی وکالت، اخلاق، فقه و حقوق، **دانشگاه آزاد اسلامی واحد میبد**.
- عمید، حسن (۱۳۷۹). **فرهنگ فارسی عمید**، جلد اول، **امیرکبیر، تهران**.
- غمامی، مجید و محسنی، حسن (۱۳۹۰). آیین دادرسی مدنی فراملی، انتشارات **شرکت سهامی انتشار، تهران**.
- قاضی، ابوالفضل (۱۳۸۶). **حقوق اساسی و نهادهای سیاسی**، جلد اول، انتشارات **دانشگاه تهران، تهران**.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷). **مبانی حقوق عمومی**، **نشر دادگستر، تهران**.

اصل راهبردی حاکمیت اراده در حقوق ایران و انگلیس.....۲۵۸

-گرجی، علی اکبر (۱۳۸۳). مبنا و مفهوم حقوق بنیادین، نشریه حقوق اساسی، شماره ۲:۲۱-۳۳.

-متین دفتری، احمد (۱۳۷۸). آیین دادرسی مدنی بازرگانی، جلد اول، انتشارات مجد، تهران.

-محسنی، حسن (۱۳۸۵). مفهوم اصول دادرسی و نقش تفسیری آنها و چگونگی تمیز این اصول از تشریفات دادرسی، ماهنامه کانون وکلا، شماره ۱۹۲ و ۱۹۳: ۵۵-۶۳.
-محمدزاده وادقانی، علیرضا (۱۳۷۶). اصول کلی حقوق و حقوق موضوعه، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳۶.

-موسوی، فضل الله و میرمحمدی، معصومه (۱۳۹۰). اصول کلی حقوق، عامل پویایی حقوق بین الملل کیفری، حقوق اسلامی، شماره ۳۱.

-مهاجری، علی (۱۳۹۲). مبسوط در آیین دادرسی مدنی، جلد ۱، انتشارات فکرسازان، تهران.

ب: منابع لاتین

Andrews, N. (۲۰۰۸). The modern civil process: judicial and alternative forms of dispute resolution in England (Vol. ۵۰). **Mohr Siebeck.**

Beier, J. (۱۹۹۷). The Woolf report and German civil procedure. *Liverpool Law Review*, ۱۹(۱), ۶۷-۸۸. Beauchard, J. (۲۰۰۷). Hommage à Gérard Cornu. **International Journal for the Semiotics of Law-Revue internationale de Sémiotique juridique**, ۲۱(۴), ۳۱۹-۳۲۱.

Delabre, E. S. (۲۰۱۴). Chronique de droit américain. A Couple of Issues concerning Double Jeopardy in the United States: Hung Juries and the Dual Sovereignty Doctrine. **Revue internationale de droit penal**, ۸۲(۳), ۶۰۷-۶۱۵.

Jolowicz, J. A. (۲۰۰۰). On civil procedure. Cambridge University Press.

Kondo, M. (۱۹۹۷). Reform of civil litigation—Some thoughts from Japan, including a reflection upon the reforms proposed for England and Wales by Lord Woolf. **Liverpool Law Review**, ۱۹(۱), ۸۹-۱۰۷.